



شخص غیر موجود

فاطمہ امینی



هشام مردی مهربان

در یکی از شهرهای عربی زبان بود او

یک معارفه ضربه و سی دی فروشی داشت بداد

او هشام بود او با زن و بچه اش در یک

شهر دور از آن شهر زندگی می کردند در شهری

که هشام زندگی می کرد مرد

ریش سفید هم بود که هم مردم

به آن اعتماد داشته و او شغلش عروسک فروشی

بود. همه بچه ها همیشه کنار

کای عروسلک های او جمع بودند و

عروسلکی خریدند و تمام در همان شهر موجودی

به نام نغان هم زندگی می کرد او بسیار جانی

و در همین هنگام بی شله بیل بود مردم آن

شهر به نغان های خواب داده بودند و نغان

در کنار آن ها زندگی می کرد. روزی نغان

از کنار حصاره هشام می گذشت او دید که هشام

کنار معازنه نشسته و حرف هایی با خود می زند



نعمان دهراسان به سوی مورد ریش سفید به

نام عبدالله رقت، نفس نفس زنان او را صد کرد

عبدالله گفت چه شده، نعمان، هشام با آدمی که

وجود ندارد حرف می زند فکر می کنم او دیوانه شده

است، عبدالله، عجیب، نعمان، بله مریض شده، بله

بیای، نعمان، توانی با آن ها به معارفه هشام

رسیده، نه، هشام، داشت با خود همپایان حرف

می زد، او از جا برخاست و رفت، بیخوشه عبدالله

خوش آمدید، خوش آمدید، نعمان، بیخوشید، بله

صنط صدا است، من، داشتم نامه صدقی

برای برادر، صنط و به شهر آن ها می فرستادم



عبد الله به نمان می گوید: با آدمی که وجود ندارد حرف
 می زند. دیکه آره؟ دیوانه است آره؟ چرا خوب وقت نگذری
 که دارد صدا ضبط می کند؟ پس این ضبط صوت است.
 عبد الله به نمان می گوید: ماودید که یک چیز عجیب
 رخ داده و او ترسیده و فکر کرد که تقدیرانه شده ای و بدون
 علت حرف می زنی! من داشتم نامه صوتی ضبط
 می کردم. نمان: نامه. بیه نامه صوتی بدای این که
 به آدم گوش دهی و خوشحال شود من بیشتر از نامه های
 نوشتاری نامه صوتی ضبط می کردم و می شنم.



نعمان هشام هشام من هم می توانم صدا ضبط کنم نعمان

بله بله ضبط صدای کنی و سال های بعد صدایت را

می شنوی ای نعمان نعمان هشام می توانم نامه برای دو فرستم

خوار نفرستم هشام بله یک لحظه صبر کنید نعمان دو فرستم عمار

هاهاهاها!! او از صدای منده من خنده اش

می گیرد و دوست دارد

